

هیچ چیزی نتوانسته است بین زهره خیابانی و دنیای بافتنی فاصله بیندازد

از بافتن یواشکی تا ایجاد شبکه کارآفرینی

۳



راه تجربه

فرزانه شهامت پای ثابت بازارچه های هفتگی و فصلی در شهر است. در میان ازدحام و همه روزه گذران، میز کوچکی اجاره می کند تا دست سازه هایی را که با کاموا و قلاب خلق شده اند، پیش چشم مردم بگذارد. بافتنی هایی با طرح های فانتزی که لبخند را به لب کودکان می نشاند و امید آفرین است برای بانوانی که قصه زندگی هر کدام، یک جور با نیاز به استقلال مالی، گره خورده است. زهره خیابانی، هنرمند محله گاز، بیست سال است که با بافتنی، حال خوب را به خود و دیگران، هدیه می دهد.

● بافتن به دور از چشم مادر

زاده و بزرگ شده محله گاز است. از خانه پدری اش می گوید با آن اتاق قدیمی گوشه حیاط که زمانی کلاس بافتنی مادرش بود؛ «قدیم ها مادر و مادر بزرگ پدری ام، قالی بافی داشتند. مدتی بعد، مادر به بافتنی رو آورد و شاگرد قبول کرد. هنرجوها می آمدند به اتاق کنار حیاط برای یادگیری. من با دقت، به دست های مادر نگاه می کردم و یاد می گرفتم اما خودم اجازه نداشتم بنشینم پای بافتنی.»

مادر زهره می خواست دخترش دنبال درس و مدرسه باشد و حواسش را با بافتنی پرت نکند اما علاقه که از حد بگذرد، این حرف ها سرش نمی شود؛ «تصمیم گرفتم یواشکی و به دور از چشم مادر، شروع کنم به بافتن یک لباس درست و حسابی. از گوشه انباری، کلاف نارنجی را که باقی مانده نخ های قالی بافی مادر بود، برداشتم. می خواستم برای خودم کلاه و شال گردن ببافم. هر وقت مامان می رفت خانه همسایه ها یا خرید، می رفتم سراغ کارم تا اینکه بالاخره تمام شد. این هایی که می گویم مال سال ۱۷ است، وقتی کلاس چهارم ابتدایی بودم.»

استعداد زهره که رو شد، مادر، شگفت زده از هنر و علاقه او، به جای ادامه مخالفت، معلم و مشوق دخترش شد. در همان اتاق گوشه حیاط، زهره یکی از هنرجوهای مادر شد و مسیر زندگی اش برای همیشه به کاموا گره خورد.

● بافت شخصیت های کارتونی

هیچ چیز نتوانست میان او و لذت حضور در دنیای بافتنی، جدایی بیندازد. می گوید: تا دیلم خواندم و بی خیال درس شدم. بعد از واج هم راه هنر را ادامه دادم. در دودعه ای

که وقتم را گذاشته ام روی علاقه ام، تقریباً می شود گفت هنری نبوده است که به بافتن مرتبط باشد و تجربه اش نکرده باشم. از مکرومه بافی بگیریم تا بافت انواع لباس با دو میل و هنرهای مرتبط با قلاب بافی، مثل عروسک بافی.

او ادامه می دهد: در این سال ها خیلی چیزها تغییر کرده است؛ مثلاً مدل ها، سلیقه مشتری ها، حتی ابزار کار. مدتی کار با چرخ بافندگی، روی بورس بود و چند سالی است که ذائقه مردم به کارهای دست بافت برگشته است که لطیف ترند.

● قوت قلب گرفتن از مشتری ها

هنرمند محله گاز، چهار سال است که به بافت لیف های عروسکی رو آورده است. دیدن شخصیت های کارتونی روی لیف، کودکان را به وجد می آورد و حس خوب رضایت را به زهره منتقل می کند. نمونه اش ماهان چهار ساله که همراه مادرش به غرفه خانم خیابانی در بازارچه زیتون واقع در محله گلشور آمده است. کودک نمی داند لیف با طرح «سگ های نگهبان» را انتخاب کند یا «میکو موس». «کیتی» هم به نظرش قشنگ می آید. دست آخر «باب اسفنجی» را انتخاب می کند و با شادی، غرفه را ترک می کند.

خدا حافظی با گریه و ترس از حمام در کودکان، خبر خوشی است که زهره خانم، بارها از خریداران لیف های عروسکی اش شنیده و

برای ادامه این فعالیت، قوت قلب گرفته است.

● فرزندانم برای

زیتون، چالیدره، مهر کوهسنگی، بارادوالماس شرق برخی بازارچه های هفتگی و فصلی هستند که او در آن ها حاضر می شود برای اجاره میز و فروش دست بافت ها. با این حال، فروش را به بازارهای حضوری محدود نکرده و در فضای مجازی هم فعال است. برخی فیلم های آموزشی او در یوتیوب، بیش از صد هزار بازدید کننده دارد. هدفش از این آموزش ها را کمک به بانوانی عنوان می کند که امکان اشتغال در بیرون از خانه را ندارند؛ «به خانم های دنبال کننده صفحه ام گفته ام اگر کار را یاد بگیرند و بفافند، خودم تولیداتشان را می خرم. از اردبیل، کرج، تهران و تبریز نمونه کارهایشان را می فرستند. الان هشت نفر با من همکاری می کنند. بیشترشان مشغول هستند و چند نفر از شهرهای دیگر.»

● کارم حالم را خوب می کند

او ادامه می دهد: هیچ کدام از روی فراغ بال کار نمی کنند. یکی از همسرش جدا شده است و به درآمد نیاز دارد. آن یکی دانشجوی معماری است و خرج دانشگاهش را با بافتنی درمی آورد. یکی دست هایش مشکل حرکتی دارد و از پس شغل دیگر، بر نمی آید و... خوشحالم که با این آموزش ها و خرید تولیداتشان، به آن ها کمک می کنم.

بانوی هنرمند محله گاز، از صبح تا شب میان نخ های رنگارنگ، قلاب و طرح ها، مشغول کار است. با حمایت و همراهی خانواده، به صورت کلی کاموا می خرد، می بافتد، با همکارانش هماهنگ می کند، تحویل می گیرد، می فروشد و سفارش می پذیرد. می گوید: اطرافیانم گاهی می گویند که تو همیشه گرفتاری! برای من پول، به خودی خود هدف نیست. کارم تفریح است و حالم را خوب نگه می دارد. می خواهم سرمایه پس انداز کنم برای آینده بچه هایم. برای پسرهای دو قلویم که دانشجوی دندان پزشکی اند و دخترم که ششم ابتدایی است و برعکس من، به هنر بافتنی علاقه ای ندارد.

رؤیای نوجوانی ام محقق شد

فاطمه، ۳۴ ساله، هنرجو و همکار

آشنایی من با زهره خانم، بایک برگه تبلیغاتی ساده شروع شد که در خیابان گاز دیدم. این آگهی که به آموزش بافتنی مربوط بود، من را برده به علاقه ای که از نوجوانی در دلم حس می کردم. همیشه عاشق لطافت و رنگ هایی بودم که در هر کلاف کاموا وجود دارد. هر بار که می دیدم یکی از خانم های فامیل با دو میلش لباس می بافت، با حسرت نگاهش می کردم. همه هنرها خوب اند ولی بافتنی، یک چیز دیگر است. تا قبل از آشنایی با زهره خانم، این علاقه بیشتر شبیه یک رؤیای ناتمام بود. کمی بلد بودم، اما نظم و ظرافت کار، دستم نبود.

بعد از دیدن آگهی آموزش، به منزلشان رفتم و در سه ماه تابستان، تا حدودی کار را یاد گرفتم. با حوصله و دقت، بافت را به من یاد داد. من از آموزش ایشان واقعا راضی ام. بافتن ژاکت تمام شد ولی برای ارتباط ما با هم و دوستی من با دنیای بافتنی، تازه اولش بود. صحبت کردیم و قرار شد در بافت لیف های عروسکی، کمکش کنم؛ لیف هایی که بچه ها را خوشحال می کند. یک سال و نیم است که شده ایم همکار و من با رضایت، به این کار و همکاری، ادامه می دهم.

